

## محرومیت‌های سیاسی - اجتماعی؛ بستر جامعه‌شناختی افراط‌گرایی معاصر

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۵

تاریخ تأیید: ۹۷/۱۲/۱۳

مختار شیخ‌حسینی\*



پژوهش حاضر به تحلیل محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی کلانی می‌پردازد که به‌لحاظ عینی، بستر رشد اندیشه‌ی خشونت‌گرا در جهان عرب معاصر را فراهم آورده و موجب جذب بخشی از جامعه به سمت افراط‌گرایی شده است. بدین منظور بر مبنای ظرفیت‌های محرومیت نسبی، بدین نتیجه دست یافته‌ایم که محرومیت از ارزش‌های معطوف به قدرت (وضعیت مشارکت سیاسی)، ارزش‌های بین‌الاشخاصی (وضعیت جامعه‌ی مدنی) و ارزش‌های مادی (وضعیت فقر، آموزش و حاشیه‌نشینی) منجر به ایجاد شکاف بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی بخشی از جامعه می‌شود و محیط مناسبی را برای جریان‌های افراط‌گرا می‌آفریند. وضعیت اجتماعی جهان عرب به‌لحاظ ارزش‌های مادی نشان‌گر فاصله‌ی معنادار میان وضع موجود و انتظارات ارزشی شهروندان است. تحلیل جریان‌های خشونت‌گرای معاصر در جهان عرب - مانند داعش و القاعده - صرفاً زمانی صائب است که علاوه بر تحلیل مؤلفه‌های فکری، به بسترهای اجتماعی-سیاسی این جریان‌ها نیز توجه شود.

**کلیدواژه‌ها:** افراط‌گرایی، محرومیت، خشونت‌گرایی، سلفیه‌ی جهادی، جهان عرب، فقر.

\* استادیار پژوهش‌کده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم  
(m.sheikhhosseini@isca.ac.ir)

یکی از مهم‌ترین چالش‌های تاریخ معاصر جهان اسلام به‌صورت عام و جهان عرب به‌صورت خاص، ظهور جریان‌های خشونت‌گرا مانند القاعده و داعش است. تحلیل جامع از چرایی ظهور این جریان‌ها باید دربرگیرنده‌ی زمینه‌های فکری و جامعه‌شناختی این پدیده در جهان عرب معاصر باشد؛ با این وجود پیشینه‌پژوهی آثار موجود نشان‌گر غلبه‌ی تحلیل‌هایی است که جنبه‌ی فکری خشونت‌گرایی را برجسته کرده و سهم مؤلفه‌های جامعه‌شناختی را در تحلیل این پدیده کم‌تر مورد توجه قرار داده‌اند. چنین پژوهش‌هایی معمولاً زمینه‌ی فکری و تطور این دسته از اندیشه‌های افراطی را در دوران گذشته در مبانی فکری: خوارج، ابن تیمیه و وهابیت؛ و در دوره‌ی معاصر در آثار افرادی مانند: سید قطب، عبدالسلام فرج، شکری مصطفی، عبدالله عزام، ایمن الظواهری، ابومحمد مقدسی و غیره دنبال کرده و خطوط اصلی اندیشه‌ی آن‌ها را در ترسیم و صورت‌بندی افراط‌گرایی مورد تامل قرار داده‌اند. این پژوهش‌ها صرفاً با رویکرد متن‌محور و فارغ از زمینه، پدیده‌ی خشونت‌گرایی را تحلیل کرده‌اند. ورود این ادبیات به ایران در سال‌های اخیر نیز باعث غلبه‌ی تحلیل‌هایی شده است که در تحلیل افراط‌گرایی معاصر بیش‌تر به زمینه‌های فکری توجه کرده‌اند؛ در حالی که برای در اختیار داشتن تحلیلی جامع از این پدیده، علاوه بر تحلیل اندیشه، نیازمند شناسایی بستر و زمینه‌ای هستیم که امکان رشد این تفکر را فراهم آورده است.

مفروض پژوهش حاضر این است که تحلیل افراط‌گرایی معاصر -مانند ظهور القاعده و داعش- بدون در نظر گرفتن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی آنان، تحلیل جامعی نخواهد بود. تحلیل زمینه‌های جامعه‌شناختی، دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از محرومیت‌هاست که براساس برخی نظریه‌ها می‌توان رابطه‌ی معناداری را بین آن‌ها و گرایش به خشونت در جریان‌های فوق برقرار کرد.

نظریه‌هایی که کج‌روی‌های اجتماعی را بررسی می‌کنند، رابطه‌ی معناداری میان "کج‌روی" و "محرومیت" قائل هستند؛ هسته‌ی مرکزی نظریه‌هایی مانند نظریه‌ی



۱. سعود المولی، (۲۰۱۲م) الجماعات الإسلامية و العنف، مركز المسبار / جهاد عوده (۲۰۱۶م)، اصول الجماعات المتطرفة، المكتبة العربية للمعارف / نسیب محمد حطیط (۲۰۱۴م)، السلفية التكفيرية، دارالمحجة البيضاء.

محرومیت نسبی که در ادبیات سیاسی و جامعه‌شناختی نضج یافته‌اند، تحلیل تاثیر محرومیت بر خشونت‌گرایی است. این نظریه اساساً خشونت‌گرایی را نتیجه‌ی مجموعه‌ای از محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی در جوامعی می‌داند که زمینه‌ی طرد اجتماعی گروهی از شهروندان از فرایند جامعه‌پذیری را فراهم می‌آورند و بستر مناسبی را برای ترویج اندیشه‌ی خشونت‌گرایی و عضوگیری جریان‌های مرتبط با این اندیشه ایجاد می‌کنند. در واقع، عدم توجه به این واقعیت که افراط‌گرایی معاصر در جهان عرب پدیده‌ای اجتماعی است، ما را به سمت تحلیل‌های ذهنی و غیرجامع سوق خواهد داد.

### مفهوم‌شناسی و ادبیات نظری

خشونت، مفهومی چند وجهی و مرتبط با مفاهیم مشابهی هم‌چون افراط است. معنای عام افراط (التطرف) معادل خروج از امر مرسوم و نتیجه‌ی تعصب در رای است که در ساحت فکری مطرح می‌شود. زمانی که افراط فکری وارد رفتار عملی می‌شود، از خشونت به‌عنوان وسیله‌ای برای تحقق اهداف بهره می‌گیرد (هلال و مسعد، ۲۰۱۰م، ۲۰۰). بنابراین، افراط، عملی ذهنی است و خشونت، کنشی رفتاری است. مفهوم خشونت نیز در لغت عربی (عنف) به‌معنای به‌کارگیری قدرت و عدم مدارا (رفق) است. هرچند در اصطلاح تعریف واحدی از این مفهوم وجود ندارد، اما تعریف ارائه‌شده از سوی سازمان جهانی بهداشت قابل تامل می‌باشد: به‌کارگیری نیروی مادی یا سلطه‌ی معنوی از جانب شخصی علیه خود یا شخص یا گروه یا اجتماعی خاص، همراه با تهدید یا اعمال آن؛ که نتیجه‌ی به‌کارگیری این نیرو، اصابت ضرر مادی یا جانی یا تاثیر سلبی بر رشد و پیشرفت فرد بوده و یا محروم کردن او از نیازهای زندگی طبیعی را در پی داشته باشد (النفیلی، ۲۰۱۳م، ۱۲).

براساس تعریفی دیگر: «می‌توان خشونت را به تصرف یا رفتار انسانی که تمایل به استفاده از زور همراه با اجبار، آزار جسمی یا روحی، به‌کارگیری غیرمشروع سلاح، تکنولوژی‌های سنتی و جدید آسیب‌زا، یا مخالف حقوق بشر که در شرایع آسمانی و میثاق‌های بین‌المللی در سطوح مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی به آن تاکید شده؛ با هدف رسیدن به اهدافی اعم از فشار، ترساندن، تصفیه و... که منجر به آزار دیگران، تعریف نمود» (عوده، ۲۰۱۵م، ۵).

در این مقاله مراد از "خشونت" اعمال تروریستی جریان‌های تروریستی مانند القاعده و داعش در کشورهای عربی است که برای خواسته‌ها و اهداف خود به خشونت متوسل می‌شوند. به‌لحاظ جغرافیایی نیز هرچند در تعریف جهان عرب بین پژوهش‌گران اختلاف



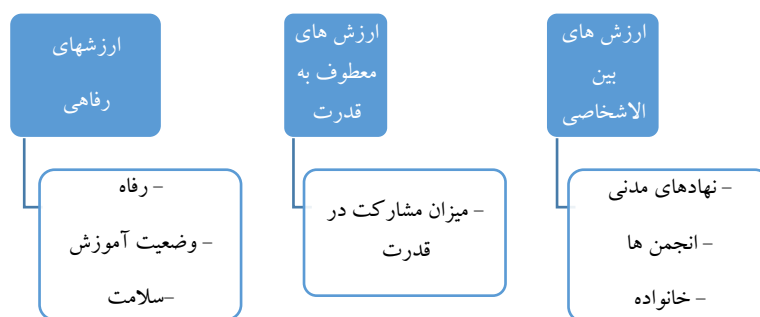


نظر وجود دارد، اما در این مقاله، به لحاظ هویتی، مجموعه‌ی کشورهای عضو اتحادیه‌ی عرب مراد شده است که هرچند تنوعات اقلیمی و فرهنگی مختلفی را شامل می‌شوند، اما «نظام‌های سیاسی عربی ویژگی‌های چندگانه‌ای دارند. از سویی به صورت کلی در سطح دولت‌های در حال توسعه و جنوب قرار دارند و از سویی، از چالش‌های سیاسی مانند ضعف نهادها و عدم مشارکت سیاسی رنج می‌برند؛ از طرف دیگر به دلیل یک ویژگی مشترک (عرب بودن) آن‌ها را در یک مجموعه‌ی مشترک گرد هم می‌آورد» (هلال و مسعد، ۲۰۱۰، ۲۳). بنابراین، براساس این ویژگی‌ها می‌توان از یک کل به نام "جهان عرب" سخن گفت که کمابیش دربرگیرنده‌ی فرهنگ سیاسی مشابهی است. با توجه به این که بسیاری از خشونت‌گرایی‌های جهان اسلام معاصر در این حوزه‌ی فرهنگی (عراق، سوریه، لیبی، یمن و...) رخ می‌دهد، تمرکز مقاله بر جهان عرب - به صورت عام - است.

به لحاظ تئوریک، می‌توان از ظرفیت نظریه‌های مختلفی در تأثیر محرومیت بر ظهور و توسعه‌ی خشونت‌گرایی بهره گرفت. هسته‌ی مرکزی نظریه‌های مذکور، تأکید بر رابطه‌ی فی‌مابین محرومیت نسبی و خشونت است. محرومیت نسبی به عنوان برداشت بازیگران از وجود اختلاف میان "انتظارات ارزشی" و "توانایی‌های ارزشی" شان تعریف می‌شود. انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی‌ای هستند که مردم خود را مستحق آن می‌دانند؛ توانایی‌های ارزشی نیز کالاها و شرایطی هستند که آن‌ها فکر می‌کنند عملاً توانایی کسب و حفظ آن‌ها را دارند (گر، ۱۳۷۷، ۵۳-۵۴). به یک تعبیر شاید بتوان انتظارات ارزشی را وضعیت مطلوب، و توانایی ارزشی را وضع موجود در نظر گرفت.

از دیدگاه "ندرابرت گر" ارزش‌ها وضعیت مطلوبی هستند که انسان‌ها برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند. در خشونت سیاسی ارزش‌ها مقولاتی هستند که برای بسیاری از انسان‌ها با ارزش تلقی می‌شوند؛ از این رو تلاش‌های زیادی برای احصای ارزش‌ها صورت گرفته است. از نظر گر، از ترکیب نظریه‌ی مازلو، لاسول و کاپلان و ابعاد نابرابری اجتماعی رانسیمان، می‌توان فهرستی مفید از ارزش‌ها در یک طبقه‌بندی سه وجهی شامل: "ارزش‌های رفاهی"، "ارزش‌های مربوط به قدرت" و "ارزش‌های بین‌الاشخاصی" ارائه نمود. در این فهرست، ارزش‌های رفاهی ارزش‌هایی هستند که مستقیماً با رفاه مادی (مانند غذا، مسکن و آسایش مادی) مرتبط‌اند. ارزش‌های مربوط به قدرت شامل تمایل به مشارکت در تصمیم‌گیری جمعی (مانند رای دادن و مشارکت در رقابت سیاسی) تلقی شده‌اند. ارزش‌های بین‌الاشخاصی مربوط به رضایت روانی انسان در تعامل با گروه‌های

حمایت‌گری مانند خانواده، انجمن‌ها و اجتماع است که هدف آن‌ها کسب پرستیژ و کسب مقبولیت عمومی است (گر، ۱۳۷۷، ۵۵-۵۷). جدول ذیل را می‌توان براساس این نظریه - که



ترکیبی از چهار نظریه‌یمازولو، لاسول، کاپلان و رانسیمان است - چنین بازسازی نمود:

در هم‌کنش عدم توفیق در ارزش‌های سه‌گانه‌ی فوق، منجر به سه نوع محرومیت خواهد شد که به‌خوبی می‌تواند بسترهای مهیا برای ظهور و فعالیت افراط‌گرایی معاصر را تبیین نماید.

### سه نسل افراط‌گرایی معاصر

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که جهان اسلام در چند مقطع تاریخی شاهد تکفیر، خشونت‌گرایی و توسعه‌ی جریان‌های افراطی بوده است. هرچند اولین نمونه‌ی آن خوارج بودند که مخالفان خود را تکفیر کرده و قتل آن‌ها را واجب می‌دانستند (خفاجی، ۲۰۰۶، ۶)، اما بدون شک مهم‌ترین مقطع قوام‌یافتن این اندیشه در قرن هفتم، با ظهور ابن‌تیمیه بود که این اندیشه در جهان اسلام به‌شکل گسترده پایه‌گذاری شد. هرچند اندیشه‌های ابن‌تیمیه ضد شیعی شمرده می‌شود، اما بیش‌ترین هجمه‌ی آثار او، علیه مذاهب اهل سنت است. شرایط اجتماعی و سیاسی جهان اسلام در قرن هفتم، فرصت ظهور و بروز این اندیشه را فراهم نکرد؛ اما در قرن دوازدهم هجری این اندیشه توسط محمد بن عبدالوهاب در منطقه‌ی نجد، بازتولید و در پیوند سیاسی با آل‌سعود وارد سیاست شد. در نتیجه‌ی این پیوند، آل‌سعود که قبیله‌ی کوچکی بود، به‌تدریج همه‌ی شبه‌جزیره‌ی عربستان را اشغال کرد و دولت عربستان را براساس این تفکر بنا نهاد.





علی‌رغم این پیشینه‌ی تاریخی، تبار فکری و تاریخی افراط‌گرایی معاصر که در قالب سازمان‌های تروریستی مانند القاعده و داعش در سال‌های اخیر ظهور و بروز داشته را می‌توان از دهه‌ی ۷۰ میلادی دنبال کرد. به‌لحاظ فکری، این جریان بیش‌ترین تاثیر را از افرادی مانند: سید قطب، عبدالسلام فرج و شکری مصطفی در مرحله‌ی تاسیس پذیرفته است. در اندیشه‌ی سید قطب، دوره‌ی حاضر را باید دوره‌ی جاهلیت مدرن نامید؛ حکومت‌های مستقر در کشورهای اسلامی نیز به‌دلیل "حکم بغير ما انزل الله" مشروعیت ندارند و برای رهایی از این انحطاط، باید با مکانیسم جهاد برای احیای خلافت تلاش کرد (ابوهنیه، ۲۰۱۱م، ۵۳). این اندیشه‌ی سیدقطب، فرصتی در اختیار جریان‌های سلفی قرار داد که به‌سمت افراط‌گرایی و خشونت سوق یابند. اگر سیدقطب و عبدالسلام فرج را نسل اول این جریان در نظر بگیریم (که وظیفه‌ی تولید این اندیشه را عهده‌دار بودند)، نسل دوم سلفیه‌ی جهادی، افرادی مانند: عبدالله عزام، بن‌لادن وایمن الظواهری هستند که عهده‌دار توزیع و عملیاتی کردن آن شدند (شیخ‌حسینی، ۱۳۹۶، ۱۶۰). در حال حاضر نیز افرادی مانند: ابومحمد مقدسی، ابوبصیر طرطوسی و ابوقتاده فلسطینی مفسران این اندیشه محسوب می‌شوند (ابورمان، ۲۰۱۴م، ۳۸). به‌عبارت‌دیگر، نسل اول به تاسیس سازمان‌هایی مانند الجهاد و التکفیر و الهجرة پرداخت؛ و فعالیت نسل دوم منجر به شکل‌گیری القاعده گردید؛ نسل سوم نیز سازمان‌هایی مثل داعش را تاسیس کرد.

مهم‌ترین منابع در تولید اندیشه‌ی این جریان را می‌توان در آثار زیر جست‌وجو کرد:

- «المصطلحات الاربعه» ابوالاعلی مودودی، موسس جماعت اسلامی پاکستان؛
- کتاب «معالم فی الطریق» سید قطب؛
- کتاب «الخلافة» و «التوسمات» شکری مصطفی؛
- رساله‌ی «الایمان» تألیف صالح سریه؛
- کتاب «الفریضه الغائبه» محمد عبدالسلام فرج؛
- مجموعه‌ای از رساله‌های منتشرشده از سوی جماعت اسلامی مصر مانند «میثاق العمل الاسلامی»، «حتمیه المواجهه»، «وجوب قتال الطائفه الممتعه عن شریعه من شرائع الاسلام».

مهم‌ترین متن این مجموعه، معالم‌فی‌الطریق است که براساس آن، اندیشه‌ی افراط‌گرایی صورت‌بندی شد. این کتاب معتقد است که به‌لحاظ سیاسی، حاکمیت‌های موجود غیرمشروع هستند و به‌لحاظ اجتماعی در وضعیت جاهلیت به‌سر می‌برند؛ به‌لحاظ

عملیاتی نیز با جهاد باید به وضع مطلوب رسید (شحاده، ۲۰۱۱م، ۱۳). براساس اندیشه‌ی یادشده بود که مجموعه‌ای از سازمان‌ها و جنبش‌های افراطی (از جمله: التکفیر و الهجرة در مصر، الجهاد در مصر، القاعده، جماعه انصار الشریعة تونس، الجماعة السلفية للدعوة و القتال، الجماعة المغربية المقاتلة در مغرب، جماعه الشباب در سومالی، بوکوحرام در نیجریه و داعش در عراق) در جهان اسلام شکل گرفته است.

### محرومیت‌های سه‌گانه (سیاسی، بین‌الاشخاصی و رفاهی) و افراط‌گرایی

براساس الگوی ارائه‌شده در بخش نظری، می‌توان ارزش‌های سیاسی را با تاکید بر میزان مشارکت در قدرت، و ارزش‌های بین‌الاشخاصی را با تاکید بر میزان مشارکت در انجمن‌ها یا وضعیت جامعه‌ی مدنی، و ارزش‌های مادی را با تاکید بر مؤلفه‌هایی مانند وضعیت فقر و بیکاری و حاشیه‌نشینی مورد پژوهش قرار داد؛ سپس نسبت این محرومیت‌ها با خشونت را سنجید.

#### الف) فقدان ارزش‌های معطوف به قدرت

از نظر تدریج گر «ارزش‌های مربوط به قدرت که به صورت خاص در خشونت سیاسی اهمیت دارند، شامل: تمایل به مشارکت در تصمیم‌گیری جمعی هم‌چون: رای‌دادن، شرکت در رقابت سیاسی و عضویت در گروه نخبگان سیاسی؛ و تمایلاتی هم‌چون: حق‌تأمین سرنوشت و امنیت، به‌عنوان نمونه‌ی آزادی از ترتیبات سیاسی ستم‌گرانه یا بی‌نظمی است» (گر، ۱۳۷۷، ۵۷). از این‌رو، تحلیل وضعیت موجود این ارزش در جهان عرب، که جغرافیای اصلی عمل این جریان‌ها است، حائز اهمیت می‌شود.

انحصار یا تکثر قدرت در یک نظام سیاسی، شاخصی برای سنجش مشارکت یا عدم مشارکت اندیشه‌های مختلف است؛ بنابراین، قدرت در جامعه‌ی شایسته‌سالار مانند پرنده‌ی آزادی است که هر از چندگاهی بر شانه‌ی شایسته‌ای می‌نشیند؛ درحالی‌که در جوامع عشیره‌ای و طبقاتی مانند پرنده‌ای در قفس و در محدوده‌ی خاندان صاحبان قدرت است (دانایی، ۱۳۷۸، ۴). بنابراین، توزیع مناسب قدرت اجازه‌ی ارائه‌ی اندیشه را به همه‌ی جریان‌ها می‌دهد و دست شهروندان را در گزینش‌گری باز می‌گذارد. اما انحصار قدرت، مانع ظهور و فعالیت مداوم جریان‌های سیاسی و فکری می‌شود؛ در صورت تعارض اندیشه با منافع طبقه‌ی حاکم، "اعمال محدودیت" به‌عنوان اولین و در دسترس‌ترین سیاست از سوی حاکمان اتخاذ می‌شود و "گرایش به فعالیت‌های مخفیانه و احتمالاً خشونت‌گرا"، اولین گزینه‌ای است که معمولاً جریان‌های افراطی آن را انتخاب می‌کنند.





با توجه به این که نسل اول افراط‌گرایی معاصر از اختلاف جمال عبدالناصر و اخوان در مصر تاثیر پذیرفت، لذا می‌توان زمینه‌ی سیاسی موجود در مصر بعد از پیروزی افسران آزاد در سال ۱۹۵۲ و به‌وجود آمدن اختلاف بین آن‌ها و اخوان در سال ۱۹۵۴ را، که به محرومیت اخوان از آورده‌های سیاسی انجامید، مهم‌ترین عامل در تقسیم اخوان بین دو رویکرد اصلاحی (به‌رهبری الهضیبی) و ساختارشکنانه (به‌رهبری سید قطب) دانست (شحاده، ۲۰۱۱م، ۶۰). در ادامه نیز همین محدودیت‌های اعمال شده توسط جمال عبدالناصر، زمینه‌ی شکل‌گیری بسیاری از گروه‌های افراطی را فراهم کرد.

در پژوهشی تحت‌عنوان «کیف یصنع القرار فی الانظمة العربية»<sup>۱</sup> که چگونگی تصمیم‌گیری در یازده کشور عربی را به‌آزمون گذاشته است، مؤلف<sup>۲</sup> اعتقاد دارد، رئیس دولت در بسیاری از این کشورها از جایگاه محوری برخوردار بوده و صلاحیت‌هایی هم‌چون: قانون‌گذاری، محدود کردن قوانین پارلمان، انحلال مجالس و حق اعلان وضعیت فوق‌العاده را داراست. نمونه‌ی این مدعا، توقف عمل به قانون اساسی در سال ۱۹۶۵م در مغرب، و ۱۹۷۶م در کویت، و محدود کردن آزادی‌های مدنی و سیاسی در مصر از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۰م است. در بسیاری از این کشورها، رئیس دولت صلاحیت قضایی مانند: تعیین قضات و تعیین ریاست مهم‌ترین نهاد قضایی را نیز برعهده دارد. تمرکز قدرت در رئیس حکومت، در کشورهای پادشاهی جهان عرب، به‌مراتب بیش‌تر است و میان حکومت و رئیس حکومت تفاوتی وجود ندارد. هرچند در تعدیل برخی قوانین در کشورهای عربی تلاش می‌شود تا قدرت میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر توزیع شود اما روند کلی این کشورها همچنان انحصار قدرت در رئیس حکومت است. نکته‌ی مهم در این زمینه، سرایت سیستم وراثت از نظام‌های پادشاهی (سعودی و اردن) به نظام‌های جمهوری (سوریه، مصر و یمن) است که نشان‌دهنده‌ی عمومیت جایگاه برجسته‌ی رئیس حکومت می‌باشد (مسعد، ۲۰۱۰م، ۶۴۰-۶۴۲). نظرسنجی انجام شده در یازده کشور عربی نیز نشان می‌دهد ۳۸ درصد مردم این کشورها داعش را نتیجه تعصب دینی و ۴۲ درصد آن را نتیجه سیاست دولت‌های عربی دانسته‌اند و ۲۰ درصد هم با این دو گزینه موافق نبوده یا جواب

۱. مسعد، نیفین (۲۰۱۰م)، کیف یصنع القرار فی الانظمة العربية، بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربية.

۲. نیفین مسعد، استاد علوم سیاسی دانشگاه قاهره.



نداده‌اند (الموشر العربی، ۲۰۱۸م، ۳۶۲).

در چنین نظام‌های سیاسی‌ای که اکثر مردم آن‌ها مسلمان‌اند، جریان‌ها و جنبش‌های اسلامی منافع و ارزش‌های بخش زیادی از جامعه را نمایندگی می‌کنند و تئوری‌هایی برای سامان‌دهی وضعیت سیاسی-اجتماعی جهان عرب به‌لحاظ اندیشگی در اختیار دارند؛ اما از سوی قدرت‌های مطلقه با محدودیت‌های مختلفی مواجه هستند. به‌این ترتیب «امکان ندارد تاثیر استبداد نظامی‌های سیاسی عربی بر رشد اسلام‌گرایان افراطی را نادیده بگیریم. از یک سو رابطه‌ی این نظام‌ها با غرب، و از سوی دیگر پذیرش اسرائیل نیز از عوامل تاثیرگذار در این فرایند بوده است. بنابراین می‌توان سه عامل شکل‌گیری اسلام‌گرایان رادیکال را: استبداد، رابطه‌ی حکومت‌ها با غرب و اسرائیل دانست» (قاسم، ۲۰۱۴م، ۱۴۸). با توجه به این که نوع حکمرانی مطلوب نظام‌های سیاسی مستقر در جهان عرب با جریان‌های اسلام‌گرا متفاوت است و قدرت انحصاری و مطلقه‌ی موجود، فرصت فعالیت به اسلام‌گرایان را نمی‌دهد، لذا این دو نوع نگاه متفاوت، با توجه به انحصارگرایی حاکمیت، به خشونت و افراط‌گرایی پیدا خواهد کرد. بر این اساس:

کسی که با نگاه کارشناسانه، فضای جهان عرب در دهه‌ی ۷۰ میلادی را بررسی کند، پی می‌برد که زمینه‌های مختلفی فضا را برای خشونت در جهان عرب فراهم کرده بود. یکی از این زمینه‌ها "دوگانه‌ی دین و دولت" و مرتبط با اختلاف دو رویکرد نسبت به این مساله است. یک رویکرد فقط دین را به‌عنوان رابطه‌ی فرد و خالق تصور می‌کرد و رویکرد دیگر دین را مبنای نظام سیاسی قرار می‌داد. الجزایر نمونه خوبی در این تضاد است که در اختلاف این دوگانه بین اسلام‌گرایان و حاکمیت از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷م، بالغ بر ۲۶۵۰۰ نفر کشته شدند و برخی منابع غربی این آمار را ۸۰ هزار نفر بیان کرده‌اند (عوده، ۲۰۱۵م، ۴).

این وضعیت در بسیاری از کشورهای دیگر جهان عرب مانند اختلاف جمال عبدالناصر و اخوان در مصر نشان می‌دهد، دولتی که انحصاراً قدرت را در اختیار دارد فرصت برای جریان‌های دیگر فراهم نمی‌کند و عکس‌العمل بسیاری از جریان‌ها به این محدودیت‌ها، روی آوردن به فعالیت‌های سرّی و خشونت‌گرایانه است. لذا، دیکتاتوری روی دیگر افراط‌گرایی در کشورهای عربی است؛ به‌طوری که دیکتاتوری در مصر زمینه‌ی رشد سازمان‌های زیرزمینی را فراهم کرده است. به‌عنوان نمونه: "سازمان التکفیر و الهجرة" زمانی که موسس آن شکرری مصطفی در زندان بود، طرح خود را تهیه کرد. یا کتاب "معالم فی الطریق" در زمانی نوشته شد که سید قطب در زندان بود (خضیر عباس، ۲۰۱۷م،





۸۳). بروز خطر جریان‌های افراطی، حکومت‌ها را برای حفظ قدرت به سمت تقویت جایگاه نظامیان سوق داده است؛ تقویت جایگاه ارتش و نظامیان در قدرت نیز به نوبه‌ی خود موجب افزایش ضریب خشونت‌گرایی شده است. «در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم، نهاد ارتش در جامعه نقش مهمی پیدا کرد؛ ارتش در سوریه در ۱۹۴۹م، در مصر ۱۹۵۲م، و در عراق ۱۹۵۸م به قدرت رسید» (نابلسی، ۲۰۰۳م، ۱۸۸). در این کشورها ارتش قدرت را مستقیماً در دست گرفت؛ اما در کشورهایی نیز که ظاهراً نظام‌های سیاسی غیرنظامی است (مثل کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس)، ثبات نظام به نظامیانی وابسته است که پشتیبان قدرت حاکمه هستند. این نقش را گارد ملی در عربستان و جیش‌البادیه در اردن بر عهده دارند و ضامن استمرار حکومت موجود هستند (هلال و مسعد، ۲۰۱۰م، ۶۸). تدبیر امور سیاسی و اجتماعی توسط ارتش نیز به معنای برنتافتن اندیشه‌ی مخالف و به کارگیری خشونت در مواجهه با جریان‌های مخالف خواهد بود. این تمرکز قدرت در یک خاندان و گروه با تکیه بر قدرت سخت نظامی، باعث محرومیت جریان‌های اسلامی از قدرت در جهان عرب شده و زمینه‌ی نارضایتی آن‌ها را فراهم آورده است. لذا هرچند جنبش‌های اسلامی اوایل قرن بیستم رویکرد اصلاحی داشتند، اما به تدریج با فشار حکومت‌ها انشعابات مختلفی شکل گرفت و بخشی به سمت رادیکالیسم سوق یافتند. در چنین فضایی رابطه‌ی بین جنبش‌های جهادی و حکومت‌ها در جهان عرب براساس جنگ و ترور بوده است. استراتژی حکومت‌ها مبتنی بر ترور و محدودسازی امنیتی این جریان‌ها استوار بوده و این جنبش‌ها نیز براساس ملاک ایمان و کفر و ولایت و برائت رابطه‌ی تعارضی با نظم موجود دارند (شحاده، ۲۰۱۱م، ۴۲). بنابراین، محرومیت از قدرت و عدم امکان مشارکت، زمینه‌ی حرکت‌های اصلاحی به سمت افراط‌گرایی را فراهم کرده و تکیه بر عنصر ارتش نیز در ترویج این شکاف تأثیر زیادی داشته است.

#### ب) فقدان ارزش‌های بین‌الاشخاصی

از نظر تدرابرت گر، ارزش‌های بین‌الاشخاصی عبارتند از: «رضایت‌های روانی که ما در تعامل غیراقتدارآمیز با دیگر افراد و گروه‌ها درصدد کسب آن‌ها هستیم. این ارزش‌ها شامل موارد ذیل است: میل به منزلت یعنی کسب نقشی مورد قبول عموم، تا به مدد آن در تعامل با دیگران میزانی از پرستیژ کسب کنیم. نیاز به مشارکت در گروه‌های با ثبات و حمایت‌گری چون خانواده، اجتماع، انجمن‌ها که همدلی و عاطفه را به ما ارزانی می‌دارند» (گر، ۱۳۷۷، ۵۷). از این‌رو، اهمیت نهادهای خارج از قدرت یا همان جامعه‌ی مدنی

در ارزش‌های بین‌الاشخاصی برجسته می‌شود.

در تعریف جامعه‌شناختی، جامعه‌ی مدنی قسمتی از جامعه است که به آن تشکل‌های غیردولتی می‌گویند. در این تعریف، جامعه‌ی مدنی لایه‌ی میانی و واسطی است که از طریق نهادها، سازمان‌ها، شبکه‌ها و غیره، بین آحاد ملت و حیطة‌ی خصوصی (فرد و خانواده) با حیطة‌ی عمومی (حکومت و نهادهای حکومتی) رابطه ایجاد می‌کند و خواسته‌های مردم را به حکومت و محدودیت‌ها یا اولویت‌های حکومت را به مردم منتقل می‌کند (امین، ۱۳۷۶، ۵۰). بر همین اساس، برخی تحلیل‌گران معتقدند در بسیاری از جوامع غربی و شرقی<sup>۵</sup> حتی در کشورهایی مانند لبنان - اگر نظامیان به قدرت برسند، به دلیل وجود نهادهای مدنی گسترده، براساس مکانیسم‌های دموکراسی رفتار می‌کنند؛ اما در کشورهای عربی مانند عراق و سوریه به دلیل فقدان این نهادهای دموکراتیک، گرچه ممکن است حکام غیرنظامی باشند، اما به دلیل ضعف نهادهای مدنی، براساس منطق نظامی‌گری حکومت خواهند کرد (نابلسی، ۲۰۰۳م، ۱۶-۱۵) و خارج از حیطة‌ی اقتدارآمیز حاکمیت، انجمن‌ها، خانواده و گروه‌ها نقش ایفا خواهند نمود؛ امری که غیر از لبنان در دیگر کشورهای عربی عمدتاً با آن روبه‌رو هستیم. لبنان هم براساس تجربه‌ی خاص تاریخی و فرهنگی و پس از جنگ‌های طولانی داخلی به این سطح رسیده است، اما وضعیت در دیگر کشورهای عربی متفاوت است.

نگاهی به اقتدارگرایی بن علی در تونس، علی عبدالله صالح در یمن، قذافی در لیبی، صدام در عراق، حسنی مبارک در مصر و غیره در دوره‌ی معاصر، نشان از ضعف جامعه‌ی مدنی در این کشورها دارد. در این کشورها که جغرافیای آن‌ها مستعد افراط‌گرایی است، وضعیت جامعه‌ی مدنی تابعی از مؤلفه‌ی تمرکز قدرت است؛ چون «انحصارطلبی خاندان حاکم در کشورهای عربی در ثروت و قدرت، مانعی برای شکل‌گیری نیروهای اجتماعی مستقل از دولت می‌شود تا بتوانند نمایندگی منافع گروه‌های مختلف جامعه را بر عهده داشته باشند. در این جوامع، فعالیت احزاب سیاسی به معنای دقیق آن ممنوع، و سازمان‌های کارگری سرکوب می‌شوند. دولت بر آموزش، سلطه داشته و سانسور وسایل ارتباط جمعی به شدت رواج دارد و نهادهای دینی نیز در قالب وزارت اوقاف، زیرمجموعه‌ی سلطه‌ی دولتی قرار می‌گیرند» (حسن‌النقیب، ۱۹۸۹م، ۱۴۹). در چنین وضعیتی فرصت برای نهادهای مدنی از بین می‌رود.

منطق نهادهای مدنی مبتنی بر گفت‌وگو و چانه‌زنی است، اما در جوامع عربی به دلیل



۳



انحصار قدرت، کارکردهای خود را ایفا نمی‌کنند. نتیجه‌ی ضعف نهادهای مدنی این است که «وقتی افراد و گروه‌ها نمی‌توانند از طریق گفت‌وگو و تسامح برای حل منازعاتشان قدم بردارند، به خشونت گرایش می‌یابند» (فیاض، ۲۰۱۳، م، ۲۲). همین مساله از دلایل اصلی گرایش به خشونت در جوامع عربی و به‌صورت خاص در عراق است که فضای جامعه‌ی مدنی در این کشور تبدیل به فضای امنیتی شده و مکانیسم‌های حقوق انسانی نیز در آن جریان ندارد؛ لذا رویکردهای آشکار و گفت‌وگوی آزاد جای خود را به رویکردهای زیرزمینی و تروریستی داده است (علی کاظم، ۲۰۱۰، م، ۷۷-۷۸).

علی/اوملیل، اندیشمند مغربی، نیز معتقد است که دولت‌ها در جهان عرب براساس یک سیر تاریخی-اجتماعی طبیعی رشد نکرده‌اند. اگرچه این دولت‌ها مناسبات سنتی را از بین برده‌اند، اما جایگزینی برای این که افراد و نهادهای قبلی در آن بازسازی شوند، ارائه نمی‌کنند. از این‌رو، دولت به‌دنبال نفوذ بر نهادهای مدنی و تسلط بر آن‌ها و مانعی برای فعالیت سیاسی مستقل آن‌ها می‌شود (حسنین توفیق، ۱۴۰۸، ق، ۱۹۴). از این منظر شرایط جامعه‌ی مدنی در کشور مصر که یکی از مراکز فکری جریان افراط‌گرایی معاصر-با ظهور افرادی مانند عبدالسلام فرج، شکری مصطفی و سید قطب- بوده است، چنین است:

شکل‌گیری و تقویت جامعه‌ی مدنی در مصر همگام با ظهور بورژوازی در مصر به تقویت نهادهای مدنی و طبقه‌ی متوسط کمک کرد و در ادامه، موسسات خیریه و ارشادی مانند جمعیت‌الشبان‌المسلمین در ۱۹۲۷ و اخوان‌المسلمین در ۱۹۲۸ میلادی، در تقویت جامعه‌ی مدنی در مصر نقش اساسی داشتند؛ اما با کودتای ۱۹۵۲ میلادی در مصر، اکثر موسسات و نهادهای مدنی از بین رفتند و ارتش جایگزین آن شد و احزاب سیاسی را منحل و آزادی‌های سیاسی را محدود کرد (نابلسی، ۲۰۰۳، م، ۲۰).

یکی از مهم‌ترین دلایل ضعف جامعه‌ی مدنی در جهان عرب رانتیر بودن دولت‌ها است. براساس آمار ۵۷/۷ درصد از ذخیره‌ی جهانی نفت در سال ۲۰۰۷م، در جهان عرب قرار داشته و نفت اولین کالای صادراتی این کشورها محسوب می‌شود. ۲۷/۷ درصد از حجم تولید جهانی نفت در سال ۲۰۰۸م، در اختیار کشورهای عربی بوده و ۱۴ درصد از حجم نفت تولیدی این کشورها در داخل مصرف شده و ۸۶ درصد آن به‌صورت خام‌فروشی صادر می‌شود (جاد الرب، ۲۰۱۱، م، ۱۷۲-۱۷۳). با کشف و تولید گسترده‌ی نفت در جهان عرب بود که زمینه‌ی شکل‌گیری دولت‌های رانتیر فراهم شد. در اختیار داشتن این منابع عظیم باعث شد جریان‌های افراطی مانند بن‌لادن، خاندان سعودی را به غارت و اسراف در ثروت

نفتی عربستان محکوم کنند؛ چون معتقدند این ثروت متعلق به همه‌ی ملت، نه خاندان سعودی است. آن‌گونه که در بیانیه‌ی القاعده آمده، این غارت، بزرگ‌ترین غارت ثروت ملت و نسل‌های آینده در طول تاریخ است (عطوان، ۱۳۹۱، ۱۵۶). یا در کشورهای رانتی مثل عراق، لیبی و الجزایر وضعیت نفت یک آرمانی را برای توسعه در ذهن مردم این کشورها قرار داد، اما خروجی آن، محکم‌شدن بنیان‌های استبداد و توسعه‌ی گروه‌های شبه نظامی حامی دولت‌ها در این کشورها بود (خرشی، ۲۰۱۷، ۳۰). بنابراین در کشورهای عربی رانت نه تنها باعث جدایی دولت از جامعه‌ی مدنی گردید، بلکه بر بدبینی افراط‌گرایان از دولت‌های مرکزی نیز افزود.

رانتیر بودن دولت باعث احساس بی‌نیازی از جامعه شده و مشارکت جریان‌های مختلف در قدرت را به حداقل رسانده است. در چنین نظام سیاسی‌ای، دولت خودبسنده و بی‌نیاز از جامعه عمل می‌کند. هرچند بین رانت و اقتدارگرایی رابطه وجود دارد، اما در جهان عرب دولت‌های غیررانتی نیز به اقتدارگرایی تمایل زیاد داشته‌اند. از کشف نفت تا اواسط دهه‌ی ۶۰ میلادی، دوره‌ی گذار دولت‌های رانتیر جهان عرب به دولت اقتدارگرا بوده است، اما این مسیر عمومی در همه‌ی جهان عرب نبود؛ بلکه در مصر و عراق از اواخر دهه‌ی ۵۰ شاهد دولت اقتدارگرا از طریق کودتا بوده‌ایم. هم‌چنین باید تصریح کرد که اقتدارگرایی در این کشورها، به شکل گذار از رانتیر نبوده است. در اردن نیز دولت از ابتدا اقتدارگرا بود، اما در اکثر کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس این گذار از رانتیر بودن به اقتدارگرایی اتفاق افتاده است. وقتی وارد اواخر دهه‌ی ۶۰ قرن بیستم می‌شویم، اغلب کشورهای عربی دولت‌های اقتدارگرا هستند (حسن النقیب، ۱۹۸۹م، ۱۶۸).

این رانت و اقتدارگرایی زمینه‌ی فساد را فراهم آورده است؛ تا جایی که براساس آمار سال ۲۰۱۷م سازمان بین‌المللی شفافیت، دولت‌های: سوریه، عراق، سومالی، سودان، یمن و لیبی با درجه‌ی فساد بالا در جهان عرب تلقی می‌شوند (القاضی، ۲۰۱۸م، ۲۲۶) یا بر اساس نظرسنجی سال ۲۰۱۸ در یازده کشور عربی، ۷۷ درصد مردم معتقدند کشورشان با فساد قابل توجهی مواجه است (الموشر العربی، ۲۰۱۸م، ۹۸). بنابراین، زمانی که بسیاری از این دولت‌ها با تکیه بر رانت موجود نسبت به جامعه احساس بی‌نیازی کرده و به مطالبات جریان‌های مختلف از جمله اسلام‌گرایان پاسخ نمی‌دهند، فرایند جامعه‌پذیری از طریق نهادهای مدنی دنبال نمی‌شود. لذا، طبیعی است که شعارهای جذاب سلفیه‌ی جهادی مانند: دارالاسلام، دارالکفر، وجوب جهاد، الجهاد طریق التوحید و غیره به سرعت از سوی





جوانانی که به سبب محرومیت‌ها در حاشیه قرار دارند، جذب شوند (البوعزیزی، ۲۰۱۵م، ۴۶). در حالی که اگر نهادهای مدنی در این کشورها فعال بودند، به عنوان نهاد واسط بین دولت و جامعه بخش زیادی از این اعضا را پوشش آموزشی و فرهنگی می‌دادند و در بحران‌هایی که برای دولت مرکزی پیش می‌آمد، اعضای انجمن‌ها به راحتی جذب افراط‌گرایان نمی‌شدند؛ اما با عدم نهادینه شدن این نهادهای واسط که جایی برای کسب پرستیژ و تکمیل فرایند جامعه‌پذیری است، فرصت برای جریان‌های افراطی فراهم است تا از این خلا ایجاد شده بین دولت و جامعه بیش‌ترین بهره را ببرد.

### ج) ضعف ارزش‌های رفاهی

در تحلیل جامع از خشونت‌گرایی باید زمینه‌ی فکری، سیاسی و حتی روان‌شناختی را نیز لحاظ کرد. بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی خشونت‌گرایی بر این مفروض استوار است که اساساً «رابطه‌ی وثیقی بین خشونت و ترور و وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی وجود دارد که زمینه‌ی به وجود آمدن خشونت هستند. خشونت، پدیده‌ای اجتماعی است که اولاً تأثیر جسمی، روحی و اجتماعی بر فرد و ثانیاً بر جامعه دارد. معتبرترین تحلیل خشونت و ترور، تحلیل جامعه‌شناختی است؛ چون اساس این تحلیل، خشونت و ترور را به مثابه یک پدیده‌ی اجتماعی می‌داند که خطر آن همه‌ی جامعه را دربرمی‌گیرد» (الجیدری، ۲۰۱۵م، ۲۱۶). از نظر تدرابرت گر: «ارزش‌های رفاهی، ارزش‌هایی هستند که مستقیماً با رفاه مادی و تحقق نفس در ارتباط‌اند. از جمله کالاهای مادی زندگی - غذا، مسکن، خدمات بهداشتی و آسایش مادی - و گسترش توانایی‌های فیزیکی، روانی و استفاده از آن‌ها می‌باشند» (گر، ۱۳۷۷، ۵۵). ناظر به ارزش‌های رفاهی وقتی می‌توان فهم جامعی از خشونت ارائه کرد که «به رفتارهای خشونت‌آمیز به مثابه یک سیستم نگاه کنیم و با یک رویکرد منظومه‌ای، عوامل مرتبط با خشونت مانند سطح آموزش، سطح فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را نیز محاسبه کنیم» (فیاض، ۲۰۱۳م، ۲۶). با این رویکرد، نقش برخی مؤلفه‌ها مانند: وضعیت فقر و آموزش، بیکاری، حاشیه‌نشینی و نسبت آن‌ها با احساس محرومیت برجسته خواهد شد.

هرچند ممکن است مؤلفه‌ای مانند بیکاری مستقیماً بر خشونت‌گرایی تأثیر نداشته باشد، اما در صورت تداوم، منجر به شکل‌گیری طبقه‌ای خواهد شد که مهم‌ترین دغدغه‌شان معیشت است و در صورتی که از مسیرهای متعارف نتواند آن را تأمین نمایند، امکان جذب او به گروه‌های افراطی جهت تأمین این نیاز افزایش خواهد یافت. اهمیت این طبقه‌ی



محتاج وقتی آشکار می‌شود که به آمار سال ۲۰۱۰-۲۰۱۱م نگاه کنیم که از حدود ۱۷ میلیون بیکار در جهان عرب خبر می‌دهد؛ اکثر آن‌ها نیز از قشر جوان جامعه بوده‌اند (مجموعه‌الباحثین، ۲۰۱۱م، ۲۷۵) یا بر اساس نظرسنجی سال ۲۰۱۸، ۴۰ درصد مردم تونس، ۳۵ درصد اردن، ۲۴ درصد مصر و ۱۸ درصد عراق دلیل پیوستن به داعش را فقر و بیکاری دانسته‌اند (الموشر العربی، ۲۰۱۸م، ۳۵۷). سازمان‌هایی مانند القاعده و داعش از این خلا استفاده می‌کنند و برای اعضایشان فرصت کار و حقوق مرتب در نظر می‌گیرند. لذا، بیکاری و فقر را باید از عمده‌ترین عوامل و ظروف مهم برای پیوستن به این جریان دانست (قاضی، ۲۰۱۸م، ۲۲۳). تحلیل این عامل در عراق که یکی از کشورهای مهم درگیر با افراط‌گرایی است، نشان می‌دهد پس از سقوط صدام در سال ۲۰۰۳م، پل برمر - حاکم آمریکایی عراق - در یکی از اولین اقدامات خود، ارتش این کشور را منحل کرده و اعلام نمود: «انحلال کامل ارتش عراق حرف صحیحی است و اکنون اصلاً ارتشی وجود ندارد» (غالی، ۲۰۰۷م، ۲۳۹). هرچند در ماه‌های اولیه به دلیل نفرت مردم عراق از حزب بعث این اقدام با مخالفت جدی مواجه نشد، اما به تدریج این اقدام زمینه‌ی بیکار شدن هزاران نفر از سازمان نظامی دوره‌ی صدام را فراهم آورد. در سال‌های بعد با تصویب قانون عدم به‌کارگیری اعضای حزب بعث، این افراد تبدیل به افراد بی‌پناه اقتصادی و اجتماعی شدند که هر جریانی می‌توانست از نقطه‌ی ضعف آن‌ها (بیکاری) بهره بگیرد.

این موضوع در قدرت‌یابی داعش در عراق به‌خوبی روشن است که بسیاری از نیروهای کارآزموده‌ی سازمان نظامی داعش، از نظامیان ارتش منحل‌شده‌ی عراق بعد از سال ۲۰۰۳م بودند و با انگیزه‌ی مادی و رفع بیکاری به داعش گرویده‌اند. در واقع انگیزه‌ی این افراد رفع فقر بوده است؛ چون «یکی از عوامل انگیزشی گرایش به خشونت، فقر و بیکاری است. اگر فقری این احساس به او دست بدهد که فقر او نتیجه‌ی ظلم حکومت مستقر است، انگیزه‌ی خشونت علیه حکومت در او تشدید خواهد شد» (هرفی، ۱۴۱۳ق، ۸۸-۸۹). بنابراین، در عراق پس از صدام، اگر برنامه‌ریزی بهتری برای جذب افراد بیکار صورت گرفته بود، داعش نمی‌توانست از این چالش به‌نفع خود بهره بگیرد؛ لذا وقتی وضعیت فقر در کشورهای عربی را مشاهده می‌کنیم، با این واقعیت روبه‌رو هستیم که «کشورهایی مانند: یمن، موریتانی، فلسطین، سومالی، سودان، جیبوتی و جزایر کومور، بیش از ۴۰ درصد مردمان‌شان فقیرند. کشورهایی که آمار فقر در آن‌ها بین ۱۰ تا ۲۵ درصد است، شامل: اردن، بحرین، سوریه، عراق و مصر می‌شود. دسته‌ی سوم شامل کشورهایی مثل: تونس،



الجزایر، مغرب، لبنان و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس است که آمار فقر کم‌تر از ۱۰ درصد می‌باشد» (مجموعه‌الباحثین، ۲۰۱۱م، ۲۷۸). وضعیت سال‌های اخیر خشونت‌گرایی نیز نشان می‌دهد در کشورهایی که به‌لحاظ فقر در سطح بالاتری قرار دارند، بستر خشونت‌گرایی مهیاتر بوده است.

البوعزیزی با تحلیل کسانی که در تونس حمله‌ی انتحاری انجام می‌دهند، اعتقاد دارد که این افراد قبل از انفجار جسدشان، به‌لحاظ فقر مادی و اقتصادی قابلیت انفجار دارند (البوعزیزی، ۲۰۱۵م، ۶۱). نویسنده‌ی دیگری معتقد است «تمام کسانی که در مغرب حمله‌ی انتحاری انجام می‌دهند، به طبقه‌های اجتماعی فقیر وابسته‌اند و معمولاً در حاشیه‌اند و احساس محرومیت دارند» (دیالمی، ۲۰۰۸م، ۱۴۷). در چنین فضایی، اعضای جامعه از ارزش‌های مورد انتظار خود در سطح رفاهی راضی نیستند؛ آن‌ها قبل از این که با اندیشه‌ی افراط‌گرایی آشنا شوند، به‌لحاظ وضعیت رفاهی آمادگی خشونت علیه سیستم را دارند.

تجربه‌ی عملی نیز نشان می‌دهد سازمان‌های افراطی مانند القاعده به‌خوبی از ظروف اجتماعی مهیاشده در کشورها بهره می‌برند؛ به‌طوری که در سال ۱۹۹۳م که سومالی در وضعیت بد اقتصادی قرار داشت و قبایل با دولت مرکزی در جنگ بودند، بن‌لادن با حمایت مالی از قبایل، ظرفیت نیروی انسانی زیادی برای پیوستن به القاعده را فراهم کرد (القاضی، ۲۰۱۸م، ۱۵۸). این افراد در مرحله‌ی اول به‌دنبال رفع نیازهای مادی‌شان بودند و همین مساله آن‌ها را در دامن القاعده قرار داد.

اگر دهه‌ی ۷۰ میلادی را یکی از مهم‌ترین مقاطع رشد خشونت‌گرایی در جهان عرب در نظر بگیریم، توجه به مؤلفه‌ی وضعیت آموزش نیز نشان می‌دهد که «نسبت بی‌سوادی در جهان عرب، هرچند از ۵۶٫۱ درصد در سال ۱۹۶۸م به ۴۱ درصد در سال ۱۹۷۸م رسید، اما در مقایسه با آمار جهانی، فاصله باز هم بسیار زیاد است. براساس برخی آمارها، نسبت بی‌سوادی بین افراد ۱۵-۴۵ سال در سال ۱۹۸۵م، به ۳۱ درصد می‌رسیده است» (الراوی، ۱۹۹۱م، ۲۲۶-۲۲۷). اهمیت وضعیت آموزش زمانی برجسته می‌شود که خشونت در جهان عرب با فرهنگی که سلفیه‌ی جهادی (افراطی‌ترین جریان معاصر) ترویج می‌کند، نیاز به افرادی با حداقل آموزش دارد؛ چون این فرهنگ به‌جای تعقل به تعبد صرف فراخوانده و به‌جای تفکر به عمل مباشر فرا می‌خواند (البوعزیزی، ۲۰۱۵م، ۴۰). بنابر آنچه گفته شد آمار بالای بی‌سوادی، امکان سوءاستفاده از افراد جامعه را فراهم ساخته و جریان خشونت‌گرا به‌راحتی با تحریک احساسات مذهبی افراد جامعه، از بی‌سوادی آن‌ها برای مقاصد خود



بهره می‌برد.

بخش زیادی از سلفی‌های جهادی در سوریه و عراق و دیگر کشورهای عربی کسانی هستند که از تحصیل بازمانده‌اند و تمام راه‌های پیشرفت و حضور مناسب در اجتماع در برابر آن‌ها بسته شده است؛ این صنف ظرفیت تهاجمی زیادی دارند و کافی است اندیشه‌ی احیای خلافت و جهاد را برای این گروه تبیین کرد تا به جهادیون پیوندند (البوعزیزی، ۲۰۱۵م، ۶۲-۶۳). نتیجه‌ی زمینه‌ی اجتماعی یادشده، به لحاظ اقتصادی و آموزشی و فرهنگی منجر به شکل‌گیری طبقه‌ی مطرود اجتماعی و ناراضی از وضع موجود خواهد شد. یکی از نتایج فقدان ارزش‌های رفاهی، توسعه‌ی حاشیه‌نشینی است و «بی‌شک، حاشیه‌نشینی با بزهکاری و ارتکاب جرم رابطه‌ی نزدیک و ناگسستگی دارد. در واقع، حاشیه‌ی کلان‌شهرها اغلب مکان‌های مستعد برای بروز و ظهور انواع بزه و جرائم به‌شمار می‌رود (کارگر، ۱۳۸۶، ۱۴۳). حاشیه‌نشینی زمینه‌ی بروز بسیاری از چالش‌های اجتماعی را فراهم می‌کند؛ چون «افرادی که در مناطق حاشیه‌ی زندگی می‌کنند، از ساختار قدرت و سیاست عمومی جامعه‌ی جدایی یافته و به‌عنوان گروه اجتماعی پست تلقی می‌شوند. حاشیه‌نشینان نیز به‌نوبه‌ی خود با تردید به جهان می‌نگرند» (حاتمی، ۱۳۸۷، ۲۶). بسیاری از تحلیل‌گران بیش‌ترین نیروهای جذب‌شده در جریان‌های خشونت‌گرا در جهان عرب را افراد حاشیه‌نشین (ابناءالاریاف) دانسته‌اند؛ توجه به این عامل نیز در زمینه‌های جامعه‌شناختی قابل توجه است.

براساس آمارها، ۴۱/۵٪ از ساکنان جهان عرب در حاشیه‌ها زندگی می‌کنند. البته آمار حاشیه‌نشینی در کشورهای مختلف متفاوت است. هرچند این آمار در قطر و کویت صفر، در بحرین ۳٪، در عربستان سعودی، لبنان و لیبی ۱۳ تا ۱۹/۲٪؛ اما در یمن ۷۱٪، در سودان ۶۶٪ و در مصر ۵۷٪ است (جادالرب، ۲۰۱۱م، ۱۳۴-۱۳۵). اهمیت حاشیه‌نشینی وقتی برجسته می‌شود که به سه استان مهم حوزه‌ی نفوذ داعش در سال‌های اخیر در عراق توجه کنیم: در استان نینوا با جمعیت ۲,۷۲۲,۹۳۹ نفر، حدود ۱,۶۵۶,۵۶۸ در شهر و ۱,۰۶۶,۳۶۲ در حاشیه زندگی می‌کنند (عبدالجبار، ۲۰۱۷م، ۲۹۹). در استان الانبار که قبیله‌گراترین استان عراق است، از ۱,۴۳۱,۷۱۷ نفر ۷۴۱,۱۴۸ در شهر و ۶۹۰,۵۶۹ در حاشیه بوده‌اند (همان، ۳۰۸). تجربه نشان داد که داعش از ظرفیت عشایر مخالف نوری مالکی در این استان‌ها برای ایجاد یک ائتلاف به‌خوبی استفاده کرد (القاضی، ۲۰۱۸م، ۲۷۵). در استان صلاح‌الدین نیز از ۱,۱۴۷,۴۰۲ نفر، ۷۴۱,۲۶۳ شهرنشین و ۵۲۸,۲۶۳





حاشیه‌نشین‌اند (عبدالجبار، ۲۰۱۷م، ۳۱۳). حاشیه‌نشینی معمولاً پیامدهای مشترکی برای این کشورها داشته و طبقه‌ای ناراضی از شرایط موجود را پدید آورده است که در مواقع ایجاد بحران، امکان جذب آن‌ها در گروه‌های افراطی افزایش می‌یابد.

در کنگره‌ی "خشونت و سیاست در جهان عرب" که در سال ۱۹۸۷م در قاهره برگزار شد، دکتر محمد نور فرحات در مورد تاثیر این مؤلفه بر خشونت اعتقاد داشت: «جنبش‌های حاشیه‌نشین نقش مهمی در جامعه‌ی مصر دارند. این گروه‌های حاشیه‌نشین محروم در تاریخ مصر ظرفیت خامی برای خشونت‌گرایی‌های سیاسی بوده‌اند و این جنبش‌ها، خشونت‌های مختلفی با انگیزه مادی و رفع محرومیت انجام داده‌اند» (توفیق ابراهیم، ۱۴۰۸ق، ۱۹۲). بنابراین، حاشیه‌نشینی به‌مثابه یک معضل جامعه‌شناختی بر بسیاری از بحران‌ها تاثیر دارد؛ لذا بستر خشونت‌گرایی در چنین جوامعی فراهم‌تر خواهد بود.

براساس برخی آمارها «حدود سه چهارم از ساکنان کشورهای عربی تا دهه‌ی ۱۹۴۰م، اهل روستا بودند و در دهه‌ی ۸۰ میلادی، آمار حاشیه‌نشینی به ۵۵ درصد رسید» (برکات، ۱۹۹۸م، ۷۸-۷۹). هرچند براساس آمار روزافزون مهاجرت از روستاها و حواشی به شهرها، آمار شهرنشینی در جهان عرب رو به افزایش است، اما هنوز در کشورهایی مانند یمن با ۲۹٪ و سودان ۳۸٪ در حاشیه‌ها زندگی می‌کنند. علاوه‌بر حاشیه‌نشینی، بادیه‌نشینی نیز هنوز در بخش‌های مختلف جهان عرب رواج دارد؛ این بخش از ساکنان جهان عرب جمعیتی حدود ۱۰ میلیون نفر را شامل می‌شوند که ۲/۹٪ جمعیت جهان عرب را دربر می‌گیرد. بیش‌ترین حجم این آمار مربوط به: سومالی، سودان، موریتانی، سعودی و عراق است (جادالرب، ۲۰۱۱م، ۱۳۳-۱۳۶). هرچند بادیه‌نشینی نیز رو به کاهش است، اما براساس برخی آمارها «صحرا حدود ۸۰٪ از مساحت جهان عرب را دربر می‌گیرد و ساکنان بادیه ۵ درصد جمعیت جهان عرب‌اند (برکات، ۱۹۹۸م، ۶۶). همین ظرفیت باعث شده است که بخش‌های بیابانی کشورهایی مانند موریتانی یکی از اهداف القاعده برای تاسیس پایگاه‌های نظامی باشد (عطوان، ۱۳۹۱، ۲۴۲). این مساله در مناطقی از شرق یمن مانند حضرموت نیز صدق می‌کند.

توجه به مساله‌ی حاشیه‌نشینی و بادیه‌نشینی وقتی اهمیت پیدا می‌کند که «براساس برخی تحلیل‌ها، جنبش‌های اسلام‌گرایی که در مناطق بیابانی و صحرائشین سکونت دارند، زمینه‌ی ورود اندیشه‌ی حنبلی در آن‌ها بیش‌تر است؛ که جنبش وهابیت در عربستان و سنوسی در لیبی نمونه‌ی این مورد می‌باشد (افندی، ۲۰۰۲م، ۳۳). تحقیقات

میدانی به روشنی نشان می‌دهند که مهم‌ترین جنبش‌های خشونت‌گرا با این اندیشه ارتباط برقرار می‌کنند. این موضوع نشان‌دهنده اهمیت مؤلفه‌ی بادیه‌نشینی و حاشیه‌نشینی بر رشد جریان‌های فکری خاص در این مناطق است.

مجموع وضعیت فقر و ضعف آموزش و چالش‌های منبعث از حاشیه‌نشینی منجر به ایجاد طبقه‌ای محروم از ارزش‌های مادی شده است؛ تا جایی که برخی معتقدند «اگر القاعده وحدت، قدرت و امنیت خود را در مغرب اسلامی حفظ کند، می‌تواند جوانان محروم و شورشی شمال آفریقا را مانند آهن‌ربا به خود جذب کند (عطوان، ۱۳۹۱، ۲۴۶). این ظرفیت به این دلیل در اختیار القاعده قرار دارد که مجموعه‌ای از اعضای این جوامع، بین وضع موجود و مطلوب ارزش‌های رفاهی، فاصله زیادی می‌بینند؛ زمانی که احساس محرومیت نسبی شکل می‌گیرد، انگیزه‌ی پیوستن به جریان‌های افراطی فراهم‌تر می‌شود.

### نتیجه

افراط‌گرایی و خشونت‌گرایی معاصر در جهان عرب، هرچند به لحاظ فکری به جریان سلفیه‌ی جهادی و ایدئولوگ‌هایی مانند: عبدالسلام فرج، شکری مصطفی، سید قطب؛ و در دوره‌ی متاخر به افرادی مانند: عبدالله عزام، ابومحمد مقدسی، ابوبصیر طرطوسی و ابوقتاده فلسطینی و غیره وابسته بوده و نتیجه‌ی آن‌ها منجر به ظهور سازمان‌های تروریستی‌ای مانند القاعده و داعش شده است، اما تحقق عینی این اندیشه نیازمند بسترهای مهیا به لحاظ جامعه‌شناختی است.

بر اساس نظریه‌ی "تدریج‌گر" بین محرومیت نسبی و گرایش به خشونت، رابطه‌ی وثیقی وجود دارد؛ در صورتی که فاصله‌ی زیادی بین وضع مطلوب (انتظارات ارزشی) با وضع موجود (توانایی‌ها) وجود داشته باشد، زمینه‌ی احساس محرومیت نسبی فراهم شده و امکان گرایش به خشونت نیز افزایش خواهد یافت. بر اساس این نظریه می‌توان ارزش‌ها را در سه وجه: ارزش‌های سیاسی، بین‌الاشخاصی و رفاهی دسته‌بندی نمود که محرومیت در هر یک از این ارزش‌ها باعث خشونت‌گرایی می‌شود.

بر اساس این نظم نظری، تحلیل دولت‌ها در جهان عرب به صورت عام، و کشورهای درگیر افراط‌گرایی به صورت خاص، نشان می‌دهد به دلیل تمرکز قدرت و در اختیار داشتن منابع انرژی، شکاف زیادی در بسیاری از این کشورها بین حاکمیت و جامعه وجود دارد و بخش زیادی از جامعه از دست‌یابی به منافع قدرت و ثروت محروم بوده و امکان مشارکت





سیاسی ندارند. لذا احساس محرومیت نسبت به ارزش‌های سیاسی و معطوف به قدرت در این کشورها نهادینه شده و سطح بالایی از نارضایتی نسبت به توزیع قدرت و ثروت را شکل داده است. از سویی نسبت به ارزش‌های بین‌الاشخاصی که کارکردشان کسب پرستیژ در عرصه‌ی عمومی است و وضعیت مطلوبی حاکم نیست. به دلیل عدم اعطای ارزش‌های گرفت نیز در جهان عرب وضعیت مطلوبی حاکم نیست. به دلیل عدم اعطای ارزش‌های معطوف به قدرت، انحصار قدرت در اختیار یک گروه یا خاندان قرا گرفته و با تکیه بر رانت موجود، عملاً فضایی برای فعالیت نهادهای مدنی باقی نگذاشته است و واسطه‌ای بین حاکمیت و جامعه وجود ندارد. در چنین بستر جامعه‌شناختی‌ای مانند دوره‌ی جمال عبدالناصر در مصر، قذافی در لیبی، علی عبدالله صالح در یمن و بسیاری دیگر از کشورهای عربی جریان‌ها و گروه‌ها به جای فعالیت آزادانه و آشکار به شکل دهی سازمان‌های سرّی روی آورده و برای رسیدن به اهداف خود، چون مکانیسم مشارکتی وجود ندارد، متوسل به ابزارهای خشونت‌آمیز می‌شوند.

علاوه بر محرومیت نسبی در ارزش‌های سیاسی و بین‌الاشخاصی، وضعیت اجتماعی جهان عرب به لحاظ ارزش‌های مادی نیز نشان‌گر فاصله‌ی معنادار بین وضع موجود و انتظارات ارزشی شهروندان است. وضعیت بیکاری و فقر، منجر به حاشیه‌نشینی و شکل‌گیری طبقه‌ای از مطرودین اجتماعی شده است که از فرایند جامعه‌پذیری حذف شده و زمینه‌ی اقدامات خشونت‌آمیز بین آن‌ها بسیار بالا رفته است. در این بستر اجتماعی و احساس محرومیت فزاینده، امکان رشد اندیشه‌ی خشونت‌گرا مانند سلفیه‌ی جهادی بسیار مهیاست. از سویی با توجه به این که در نظام اندیشگی سلفیه‌ی جهادی (افراطی‌ترین جریان معاصر در جهان عرب) وضع موجود جاهلی تصویر می‌شود و حاکمیت‌های سیاسی "حاکمیت بغیر ما/نزل الله" تلقی می‌شوند، فردی که در این زمینه‌ی اجتماعی-سیاسی زندگی می‌کند و با محرومیت‌های فزاینده‌ای مواجه است، به راحتی امکان هم‌ذات‌پنداری با این اندیشه را پیدا کرده و گرایش به آن از جذابیت زیادی برخوردار خواهد بود. توجه به مجموعه‌ی محرومیت‌ها و نقش آن در نارضایتی و خشونت نشان می‌دهد تحلیل جریان-های خشونت‌گرای معاصر در جهان عرب مانند داعش و القاعده، صرفاً زمانی صائب است که علاوه بر تحلیل مؤلفه‌های فکری، به بسترهای اجتماعی-سیاسی این جریان‌ها نیز توجه شود.

## منابع

- ابورمان، محمد (٢٠١٤م)، أنا سَلَفِي: بحث في الهوية الواقعية والمنتخيلة لدى السلفيين، عمان: مؤسسه فردريش ايبرت.
- ابوهنيه، حسن (٢٠١١م)، دارالاسلام و النظام الدولي في الفكر السلفية الجهادية المعاصرة، في: مجموعة الباحثين، السلفية الجهادية دارالاسلام ودارالكفر، دبي: مركز المسبار للدراسات.
- افندى، عبدالوهاب (٢٠٠٢م)، الحركات الاسلامية: النشاه و المدلول و ملابسات الواقع، في: الحركات الاسلامية و اثرها في الاستقرار السياسى فى العالم العربى، بيروت: مركز الامارات للدراسات و البحوث الاستراتيجية.
- امين، سيدحسن (١٣٧٦)، تعريف و پيشينهى جامعه مدنى، كيهان انديشه شماره ٧٦، ٤٧-٦١.
- بركات، حلیم (١٩٩٨م)، المجتمع العربى المعاصر بحث استطلاعى اجتماعى، بيروت: مركز الدراسات الوحدة العربية.
- البوعزيزى، محسن (٢٠١٥م)، الثقافة و الارهاب محاولة الفهم، دمشق: دارالنينوى.
- جادالرب، حسام الدين (٢٠١١م)، جغرافية الوطن العربى، (المجلد ١)، القاهرة: دارالمصرية البنانية.
- حاتمى، نادر (١٣٨٧)، حاشيه نشينى و معضل بيكارى، اصلاح و تربيت، سال هفتم.
- حسن النقيب، خلدون (١٩٨٩م)، المجتمع و الدولة فى الخليج و الجزيرة العرب، بيروت: مركز الدراسات الوحدة.
- حسنين توفيق، ابراهيم (١٩٨٧م)، التقارير: تقرير عن ندوة العنف و السياسى فى الوطن العربى، القاهرة: التعاون العدد ٨، ص ١٩٨-١٨٩.
- الحيدرى، ابراهيم (٢٠١٥م)، سوسيولوجيا العنف، بيروت: دارالساقى.
- خرشى، زين الدين (٢٠١٧م)، عنف الريع فى المجتمعات العربية المعاصرة التأسيس على الحاله الجزائرية فى مجموعة الباحثين، العنف و السياسة المجتمعات العربية المعاصرة، (جلد ١)، بيروت: مركز العربى للابحاث و دراسه السياسات.
- خضير عباس، قاسم (٢٠١٧م)، ايدئولوجيا التوحش دراسة فى تاريخ الارهاب، بيروت: دارالرافدين.
- خفاجى، احمدعلى (٢٠٠٩م)، الحركات الاسلامية المعاصرة و العنف، بغداد: دارالشؤون الثقافية العامة.
- الدياتمى، عبدالصمد (٢٠٠٨م)، المدنية الاسلامية و الاصولية الارهابية: مقارنة جنسية، بيروت: دارالساقى.



- الراوى، منصور (١٩٩١م)، دراسات فى السكان و العمالة و الهجرة فى الوطن العربى، موصل: جامعة موصل، دارالكتب لطباعة و النشر.
- شحاده، مروان (٢٠١١م)، تاصيل الخطاب السلفى، فى: مجموعته الباحثين، السلفية الجهادية دارالاسلام ودارالكفر، دبی: مركز المسبار للدراسات.
- شيخ حسینی، مختار (١٣٩٦)، زمينه های فكری - سياسی خشونت گرایى در جهان اسلام معاصر، رساله دکتري، قم: دانشگاه باقرالعلوم.
- عبدالجبار، فالح (٢٠١٧م)، دولة الخلفه التقدم الى الماضى (داعش و المجتمع المحلى فى العراق)، بیروت: المركز العربى للابحاث و دراسته السياسات.
- عطوان، عبدالبارى (١٣٩١)، سازمان سرى القاعده (فرزان شهيدى، مترجم)، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- على كاظم، حسن (٢١١٠)، العنف فى العراق، جامعه كربلاء، المجلد، الاصدار ٢.
- عوده، جهاد (٢٠١٦م)، اصول الجماعات المتطرفه، القاها: المكتب العربى للمعارف.
- فياض، منى (٢٠١٣م)، ان نتعامل مع العنف بيننا، بیروت: دارالنهضة العربية.
- قاسم، هاشم (٢٠١٤م)، الفصل بين الدين و السياسة و نبذ التطرف مقابلة مع الدكتور محمد سماك، المستقبل العربى، العدد ٤٣٠.
- القاضى، حسين (٢٠١٨م)، منابع الارهاب فى الوطن العربى، دمشق: دارامل الجديدة.
- كارگر، بهمن (١٣٨٦)، حاشیه نشینی و امنیت شهری، جغرافیا، سال پنجم شماره ١٥-١٤، ١٣٩-١٤٨.
- گر، تد رابرت (١٣٧٧)، چرا انسان ها شورش می کنند (على مرشدی زاده، مترجم)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردى.
- ماضى، ابوالعلا (٢٠٠٦م)، جماعات العنف المصرية و تاولاتها للاسلام، قاهرة: مكتبة الشروق الدولية.
- مجموعة الباحثين (٢٠١١م)، حال الامه العربية ٢٠١٠-٢٠١١ رباح التغيير، بیروت: مركز الدراسات الوحدة العربية.
- مسعد، نیفین (٢٠١٠م)، كيف يصنع القرار فى الانظمة العربية، بیروت: مركز الدراسات الوحدة العربية.
- الموشر العربى (٢٠١٨م)، مركز العربى للابحاث و دراسة السياسات: [www.dohainstitute.org](http://www.dohainstitute.org).
- المولى، سعود (٢٠١٢م)، الجماعات الاسلامية و العنف، دبی: مركز المسبار للدراسات.



- نابلسی، شاکر (۲۰۰۳م)، صعود المجتمع العسکری العربی فی مصر و بلاد شام (۱۹۴۸-۲۰۰۰).  
بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- نسیب، محمد حطیط (۲۰۱۴م)، السلفية التکفیرية الجذور والمنهج، بیروت: دارالمحجة البيضاء.
- نفیلی، علی عبدالعزیز (۲۰۱۳م)، الانسان بین العنف و التسامح، قاهره: مكتبة الشروق الدولية.
- هرفی، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، الارهاب روية خاصة، الاحساء: دارالمعالم الثقافية.
- هلال، علی الدین؛ مسعد، نیفن (۲۰۱۰م)، النظم السياسية العربية قضايا الاستمرار و التغيير،  
بیروت: مركز الدراسات الوحدة العربية.





سال بیست و یکم / شماره هشتادوسوم / پاییز ۱۳۹۷



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی